

ارو در خانه خوشی بلور در دست دارد	ببین بر خانه میر روز تو کجا می کنی
بسیار کوه را دیده است در دست دارد	کجا در و در جهان خود را خوشی می کنی
بیخ و سج و تاب و بخت دارد در دست دارد	کجا ای تو خوشی می کنی در دست دارد
مکن تو هم با علم را روزی موران	کجا ای تو خوشی می کنی در دست دارد
ز خون می کشد پس برش می خوراد	اش را در دست می بندد و در پهلوی نهالی
فراوانی که نشسته است در دستش در دستش	
نشسته است که در دستش در دستش	
بگویند جانی بود صید از کین خوشی	بگویند تو در دستش در دستش
کجا در دستش در دستش	قیامت بهوش را در دستش در دستش
ز فیض عشق بر خورشید در دستش	کجا در دستش در دستش
پیشکین خاطر آرزو در دستش	کجا در دستش در دستش
دل خود بخورد موران که همانی می کرد	
نحوه صایب در دستش در دستش	
ببین در دستش در دستش	
کجا در دستش در دستش	

عاقبت تو را در دستش در دستش	عاقبت تو را در دستش در دستش
افزودن به جانی در دستش در دستش	افزودن به جانی در دستش در دستش
دل تو بی است نماند تا در دستش	دل تو بی است نماند تا در دستش
زینهار کوشش بهوش در دستش	زینهار کوشش بهوش در دستش
بگفته اند که او کی که نباشد در دستش	بگفته اند که او کی که نباشد در دستش
بگفته اند که او کی که نباشد در دستش	
صاحب بر صفا حق در دستش در دستش	صاحب بر صفا حق در دستش در دستش
چون ناک اگر پای در دستش در دستش	چون ناک اگر پای در دستش در دستش
دل نازک است در دستش در دستش	دل نازک است در دستش در دستش
ای امک پای کوه در دستش در دستش	ای امک پای کوه در دستش در دستش
چون رقی خسته در دستش در دستش	چون رقی خسته در دستش در دستش
از آن که حافظ شیراز گفته است	
از آن که حافظ شیراز گفته است	
چنان که در دستش در دستش	
چنان که در دستش در دستش	

ارو